

پرداختن به مسأله هویت در ایران امروز هم دشوار و هم ضروری است. دشوار است، چون مفهومی دست‌کاری شده است و مصارف بی‌رویه سیاسی آن نگران ساختن مرزهای مصنوعی میان "خود" و "غیر" و گرفتار شدن در دایره سنت می‌شود. اما ضروری هم هست، چون نقطه عزم در هر کنش سیاسی است. هیچ فرد و جمعی تا به کیستی خود و چیستی کنش‌هایش واقف نشود، نمی‌تواند از منزلگاه حیرت خارج شود.

پس "هویت" نیاز به تعریف و تبیین دارد؛ باید بدانیم دغدغه بررسی کدام ضرورت را داریم و در پی فهم کدام معنا هستیم؟ مسأله هویت موضوع نظری بسیار بوده و هست، اما بیش و پیش از ورود به این دنیای عالمانه، اساساً پرسش از سیر چیستی و چگونگی آن به عنوان نقطه آغازین از هویت می‌انجامد. آیا باید درباره این مفهوم تأمل کرد یا از کنار آن گذشت؟

تردیدی نیست که پیش‌نیاز این ورود، طرح و فهم درست مسأله‌ای است که از یک سو دچار کج‌فهمی‌ها و کژتابی‌های سیاسی و فرهنگی بوده است و از سوی دیگر مفهومی متضلع و چندمعنایی است. چاره کار در آن دیده شد که به گونه‌ای متفاوت فتح باب شود.

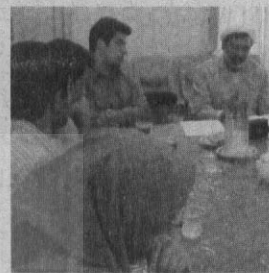
جمعی از نخبگان جوان که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی دست‌اندرکار تحصیل و تحقیق‌اند، در این راه پیش قدم شدند و با طرح موضوع و گفت‌وگو با متفکران و صاحب‌نظران نسل‌های پیش، به واکاوی آن پرداختند. در واقع گفت‌وگویی هم‌میان‌رشته‌ای و هم‌میان‌نسلی آغاز شد که البته با دشواری‌هایی در فهم مشترک همراه بود؛ در نخستین گفت‌وگو دکتر محسن کدیور بحث هویت را مطرح کرد و پس از آن هر یک از حاضران به طرح دغدغه‌ها و دیدگاه‌های خویش در این باب پرداختند.

دکتر علی‌ایا نیز در بخشی از این نشست‌ها به تبیین همین مسأله پرداخت و نهایتاً با هدف پرداختن تخصصی‌تر به پرسش‌های پیش‌رو درباره هویت، معناداری و کنشگری به عنوان فصل دیگری از گفت‌وگو گشوده شد. آنچه در پی می‌آید، فشرده مباحث سه جلسه نخست این نشست‌هاست که برخی بخش‌های آن از سوی خود شرکت‌کنندگان، صورت نوشتاری یافته است. امید آن‌که فصول و سطوح دیگری از این گفت‌وگو پاسخگوی دغدغه‌های اساسی جامعه ما در جهان واقعی باشد.

دکتر محسن کدیور:

مؤلفه‌های دینی، ملی و زبانی هویت

دکتر محسن کدیور آغازگر گفت‌وگوی جمع جوانان در آیین بود. او گام نخست در هر گونه کنش فکری و سیاسی را ضرورت آگاهی از خود و تبیین ویژگی‌های هویتی می‌داند و در این باره می‌گوید: من در بحث هویت، سه مؤلفه را مهم و کلیدی می‌دانم: مؤلفه‌های دینی، ملی و زمانی. از نظر من تقدم و تأخر این مؤلفه‌ها به همین ترتیب است. برخی هم از این گونه طرح مسأله و حساسیت نسبت به هویت و ایدئولوژی انتقاد می‌کنند، مثلاً می‌گویند هویت در مقابل حقیقت قرار دارد، یا با هر گونه نگاه ایدئولوژیک مخالفت می‌کند. من این گونه فکر نمی‌کنم و معتقدم نفی هویت کار صحیحی نیست. ایدئولوژی را هم به طور مطلق نفی نمی‌کنم. دلیل این که مؤلفه دینی را بر سایر مؤلفه‌ها مقدم می‌دانم آن است که به نظرم حضور یا عدم حضور خداوند در زندگی یک فرد، شرایط زندگی او را بسیار تغییر می‌دهد. البته منظور من از دین با فرض کسانی که دین را با مفاهیمی چون معنویت یکسان می‌گیرند، کاملاً متفاوت است. من با این تعریف می‌توانم در هر اقدام سیاسی در کنار افراد بی‌اعتقاد به دین قرار بگیرم، به شرط آن که اصول خود را حفظ کنم. پس اولین مطلب در بحث هویت آن است که باید تکلیف خود را با مؤلفه‌های دینی روشن کنیم. مؤلفه دوم، هویت ایرانی است، زیرا اگر هویت ایرانی نفی شود، به تبع آن بسیاری از مسائل هم نفی می‌شوند. در واقع ما باید بیشتر بحث‌هایی را که برای جامعه خودمان مهم است مطرح کنیم، نه این که موضوعاتی که مسأله جامعه ایرانی نیستند مسائل عمده‌مان را تشکیل دهند، نمی‌دانم در حالی که هنوز مفاهیم مدرنیته برای جامعه روشن نشده‌اند، چرا باید به پست مدرنیسم بپردازیم! مؤلفه سوم، عنصر زمان است. به نظر من در تعیین اولویت و مسائلی چون مدرنیته، پست مدرنیسم یا رابطه لیبرالیسم با دموکراسی برای جامعه ما، درک جهان جدید اهمیت دارد. اگر واقعیت‌های جهان امروز به درستی شناخته شوند، جغرافیای معرفتی بسیاری از اهل نظر دگرگون خواهد شد. از جمله مباحث پیش‌روی دین در دنیای معاصر آن است که دین با پرسش‌های جدید روبروست. باید دریافت دین در زمینه حقوق بشر چه می‌گوید؟ به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر چگونه می‌نگرد؟ آیا اساس آن را مربوط به حقوق مطلق انسان می‌بیند یا حقوق انسان سفیدپوست؟ اگر حقوق مطلق بشر مطرح است، تکالیف و مسئولیت‌های بشر کدامند؟ ما باید به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهیم. به نظر من یکی از دلایل این که برخی می‌گویند داشتن هویت دینی مسأله‌ای ضروری نیست، ناآشنایی با مسائل دنیای جدید است. امروز بحث دین در عرصه عمومی در حوزه‌های مختلف نظری مطرح است. از سوی دیگر، واقعیت‌ها و تجربه‌های جوامع مختلف هم ما را به تأمل بیشتر در این زمینه دعوت می‌کند. اگر امکانات اجازه می‌داد و دوستان دو‌الگوی ترکیه و اندونزی را از نزدیک مطالعه و مشاهده می‌کردند، می‌توانستند اهمیت طرح هویت اسلامی را هم در جامعه و هم در میان نخبگان و نیروهای سیاسی بهتر ببینند. من در دو سفر تقریباً با فاصله پنج سال به استانبول، آثار این مؤلفه هویتی را به وضوح مشاهده کردم. از یک طرف اقبال جامعه ترک به مناسک دینی تا حدی است که ظهرهای روزهای تعطیل ازدحام جمعیت‌های



دغدغه‌های ما

هویت، معناداری و کنشگری

قسمت اول

نمازگزار در مساجد حتی در قیاس با جامعه ما بی سابقه است و از طرف دیگر، نواندیشان دینی ترکیه در قالب حزب سیاسی یا دولت، تعریفی از کار خود دارند. اتفاقاً مسأله این تعریف هم منافع ملی است و نگاه به هویت دینی در چارچوب منافع ملی و مقتضیات جهانی. واکنش‌ها در جامعه ما و در میان نخبگان ما نسبت به این ویژگی دینی هویت تا حدود زیادی متفاوت است. شاید علت این تفاوت هم از نوع نگاه رسمی به حوزه دین نشأت گرفته باشد. به هر حال خرج کردن دین برای هر امر حکومتی و صرف آن در جهت قدرت، این هزینه‌های اجتماعی و سیاسی را هم در بر دارد. در عین حال من تشخص دینی را در امر هویت لازم می‌دانم. مسأله این است که در حوزه سیاست نمی‌توان نسبت به دین و حضور آن در عرصه عمومی بی تفاوت بود، در عین حال این به معنای بی‌اعتنایی به دگراندیشان و دفاع از حقوق آن‌ها نیست.

برای طرح دقیق‌تر مسأله، هویت و حتی ایدئولوژی را در دو سطح مثبت و منفی تقسیم بندی می‌کنم. مبنای این تقسیم‌بندی بیشتر مطالعات نظری و تجربه‌های عینی‌ام از ایران، جوامع اسلامی و جوامع پیشرفته است. من فکر می‌کنم نه تنها دغدغه‌های دینی در ایران جدی هستند و در جوامع اسلامی بروز آشکاری دارند، بلکه در جوامع جدیدی مثل آمریکا هم بسیار جدی هستند. این که در امور دینی واکنش جامعه آمریکایی مثلاً با جامعه فرانسوی متفاوت است، خود یک مسأله در خور مطالعه می‌نماید که تا حد زیادی از نحوه طرح و حضور در آن جامعه تاثیر پذیرفته است. به اشتباه نیتیم و مسائل مطرح در جمع‌های محدود را مسأله کل جامعه یا کل جهان نینیم. به این ترتیب فکر می‌کنم طرح این مباحث در سطوح مختلف از جمله در آیین مفید است؛ نقد آن‌ها هم باید منتشر شود. ملاک طرح و نقد هم باید در درجه اول سطح علمی آن‌ها باشد. از دل این بحث‌ها مسأله هویت و مؤلفه‌های اصلی آن با وضوح بیشتری تبیین می‌شود. دلیل حساسیت‌ها و بی‌تفاوتی‌ها در حوزه‌های اندیشه و سیاست هم مشخص‌تر می‌گردد. من برای تمرکز علمی‌تر بحث بر موضوع‌های مشخص در باب هویت، پاسخگویی به پنج سؤال را مهم می‌دانم:

۱. می‌خواهیم هویت چه کسی را تعریف کنیم؟ (منظور من ضرورت توجه بیشتر به اهمیت و وجه فردی هویت است.)
۲. هویت چیست؟
۳. چرا باید هویت داشت؟
۴. هویت باید چه مؤلفه‌هایی داشته باشد؟
۵. تقدم و تأخر مؤلفه‌های هویتی کدامند؟

طرح این سؤال‌ها ناشی از وضعیت خاص جامعه ماست. بخصوص نسل جوان با شرایط خاص یک جامعه در حال گذار روبروست؛ رویکردها و الگوهای او دائماً در حال تغییر و متوعدند. به این شرایط در حال گذار، واکنش نسبت به قرائت‌های رسمی از دین هم اضافه می‌شود.

مسأله هویت و کیستی ما در چنین وضعی گاه لوث می‌شود و گاه مقوله‌ای نه چندان مهم تلقی می‌شود. هویت دینی، هویت ملی و حتی هویت نواندیشانه دینی مورد مناقشه قرار می‌گیرد. اما من آثار بی‌توجهی به امر هویت را بخصوص در میان نخبگان و جوانان بسیار سنگین می‌دانم، چون معتمد آغاز هر کاری نیاز به شناخت هویت خود دارد. این که تعلق خاطر به دین و ایران و آن نگاه نواندیشانه مصلحانه و متجددانه در میان نخبگان جوان کشور چه در داخل و چه در خارج از ایران کمرنگ باشد، یک خطر است. البته باز هم تأکید می‌کنم که هویت می‌تواند متقلبان و متقدانه مطرح شود، اما آنچه مهم است، اندیشیدن درباره نحوه حضور دین در وجودمان در عرصه عمومی و فهم عنصر ایرانی بودن ماست و این که اقتضائات زندگی ما در این دوران و این جهان چیست؟ خواسته من از جمع این است که درباره این مسائل با هم گفت‌وگو کنند و به حداقل‌هایی برسند. می‌توان مسأله را از نقد نظر خود من آغاز کرد. محمدعلی کدیور (علوم سیاسی): هویت را باید غیرایدئولوژیک بازسازی کرد.

نخستین منتقد از جمع جوانان آیین، محمدعلی کدیور از حوزه علوم سیاسی بود. او در طرح بازسازی هویت به سه مسأله پرداخت: نخست این که برای بازسازی هویت بازگشت به ایدئولوژی لازم نیست، هویت را باید از راه‌های دیگری بازسازی کرد. دوم این که اگر نسل ما در سیاست مانند نسل گذشته ضدیته‌ها و غیریت‌های تند سیاسی ندارد، به این معنی نیست که نادرست فکر می‌کند. سوم این که روشنفکران دینی ما برحضور دین در عرصه سیاست تأکید دارند، نه اینکه به تبیین هویت دین در جامعه بپردازند؛ مثلاً اگر به همان ترکیه نگاه کنید، می‌بینید که مسلمانان بر گسترش هویت دینی اصرار دارند، نه حضور دین در عرصه سیاست. پس به نظر من بیشتر باید در حوزه جامعه مدنی به مسأله هویت پرداخت.

عبدالله یوسف زادگان (حقوق): ضرورت ترجمه هویت به مسائل ملموسی

من درباره هویت به چند مسأله اشاره می‌کنم: ۱. هویت‌ها مفاهیمی هستند که کمتر می‌توان پیرامون آن‌ها به نحو بسیط سخن گفت. در بیشتر موارد وقتی سخن از هویت چیز یا چیزهاست، در واقع هویت نامی دیگر است برای تعریف آن چیز یا چیزها. در واقع بحث هویت‌آحاله می‌شود بر تعریف. به این معنا بحث از هویت چیزها، در واقع ورود به اصطلاحات تخصصی دانش‌های گوناگون است. به این لحاظ سخن از هویت چیز یا چیزها را به خاطر همین ویژگی از گفتار خود خارج می‌کنم. ۲. سخن از هویت انسان و انسان‌ها (جوامع) جدید نیست. آنچه به نسبت نو می‌نماید، فهم سوبه‌های خطرناک گفتار هویت است. هویت مفهوم است و مفاهیم بیش از آن که دارای تعریف باشند، از تاریخ برخوردارند، به این معنا که هر مفهوم در کشاکش میان واقعیت‌ها و

اندیشه‌ها ساخته می‌شود و تعریف آن مفهوم، همان تاریخ کشاکش میان اندیشه پیرامون آن و واقعیت بیرونی است. هویت من، تاریخ من است؛ یعنی آنچه از گذشته تا امروز از خود تصور داشته‌ام (اندیشه) و آنچه از گذشته تا امروز از خود نمایانده‌ام (واقعیت). تاریخ کشاکش آن اندیشه و آن واقعیت محقق شده، هویت من است. به همین دلیل روان‌شناسان و روان‌کاوان، ناپایداری شخصیتی را در گذشته انسان و در خاطراتش (واقعیات) و در خواب و خیالش (اندیشه) می‌جویند. اگر به همین روش پیش برویم، هویت جوامع انسانی هم چیزی نیست جز خیال‌ها و اندیشه‌هایی که پیرامون خود داشته‌اند و آنچه در تاریخ از خود نشان داده‌اند. هویت ایرانی هم همین‌گونه است. آنچه پیشینیان از خود تصور داشته‌اند و افسانه‌هایی که ساخته‌اند و اسطوره‌هایی که به آن باور داشته‌اند و ادیانی که به آن‌ها گرویده‌اند، اندیشه ایرانیان است از ایرانی بودن. گذشته ایران، مؤلفه دیگر سازنده هویت ایرانیان است، دستاوردهای ایرانیان و شکست‌ها و پیروزی‌هایشان، فقر و فاقه‌شان و آبادی و خشکسالی‌شان. هر آنچه در سرزمینی که در گذشته‌ها عرفاً ایران می‌نامیدند، رخ داده است، بخشی از گذشته ایرانیان است. آن اندیشه‌ها و آن تاریخ به روزگاران درآمیخته‌اند و حاصل آن است که اکنون ما هستیم. اگر ایرانیان باور داشتند که آرش تیراندازی هست که جان خویش در تیر می‌کند و با پرتابش مرز ایران را تعیین می‌نماید، این خیال همراه شد با شکست از اعراب. اگر آرش اندیشه شکست‌ناپذیری ایرانیان است، در عالم واقع ایرانیان شکست هم خورده‌اند و شکست‌هایشان کم هم نبوده است. از کشاکش و تضاد این دو، هویت ایران امروز سر می‌زند. نتیجه این که در تمام گفتارهای پیرامون هویت بر دو عنصر تأکید می‌شود. تاریخ (واقعیات) و فرهنگ (اندیشه‌ها). این‌گونه است که گروهی هویت را در پیروزی‌های کوروش و مداری جهانی او می‌جویند و گروهی دیگر هویت ایرانی را در فرهنگ ایران و بویژه در زبان فارسی و مثلاً کاخ‌سازی فردوسی از زبان فارسی می‌شناسند.

۳. بشریت تلخ‌تر از جنگ به یاد ندارد و بیش از جنگ هم خاطره‌ای در یادش نمانده است. جنگ‌ها میان ما و دیگران رخ می‌دهند و حول تمایزها اندیشه‌ساز می‌شده‌اند. اگر ما مسلمان هستیم، آن‌ها مسیحی‌اند و اگر ما ایرانی هستیم، آن‌ها هندویند. جنگ‌ها که پایان می‌یافتند، تمایزها هم کنار می‌رفتند و جریان همیشگی تبدلات انسانی دوباره برقرار می‌گشت. اگر من فروشنده قالی ایرانی‌ام، خریدارم هندوست. مهم نیست که من چه می‌پرستم و او چه می‌پرستد، مهم این است که او قالی‌اش را بخرد و من هم پولم را بگیرم؛ صلح این بود. به همین دلیل است که در هنگام جنگ و خطر، هویت مهم می‌شود؛ زیرا یکایک افراد کنار هم قرار می‌گیرند و مایی می‌سازند که در برابر دیگران مقاومت می‌کند. این‌گونه است که حتی اگر در سرود آی ایران اشاره‌ای

به اسلام نیست، حکومت برای بسیج مردم در جنگ از این سرود هم استفاده می‌کند. چنین است که معمولاً اقلیت‌ها سوبه‌های هویتی خود را آشکارتر نشان می‌دهند. هر اقلیتی با حضور دائمی اکثریتی غیر از خود مواجه است. اگر بخواهند این غیرت را حفظ کنند، هویت را پررنگ می‌کنند. به همین نمط است که نوروز را احتمالاً ایرانیان خارج از کشور پر آب و رنگ‌تر برگزار می‌کنند تا ایرانیان مقیم که نوروز برایشان این روزها بیشتر تعطیلات است و فرصتی برای استراحت و بازسازی. درست به همین دلیل مقایسه پررنگ بودن هویت‌ها در میان اقلیت‌ها با کم‌رنگ بودنشان میان ساکنان کشور از اساس بی‌ربط است.

سوبه خطرناک گفتارهای هویت‌سازی هم همین جاست. در نزدیکی‌شان به ایدئولوژی‌ها و در نزدیکی ایدئولوژی‌ها با کشتار و جنگ. هویت‌ها وقتی به ایدئولوژی تبدیل می‌شوند درستی‌شان هم لنگ می‌زند. اگر بنا به فرض، هویت ایرانی تاریخ ایران است و فرهنگش، ایدئولوژی ایرانی بودن در تاریخ ایران فقط پیروزی‌ها را می‌بیند و شکست‌ها را نابود می‌انگارد. در فرهنگ ایران هم اگر چه زبان فارسی و اجر و ارجش را درمی‌یابد، اما نشانه‌های تمسخر دیگر اقوام را به هیچ می‌گیرد. اساساً هویت‌ها گرچه برآمده از تاریخ هستند، اما وقتی جزء و مبدل به ایدئولوژی می‌شوند، دچار خطاهای فاحش تاریخی می‌گردند.

محسن کدیور: دلیل این که مؤلفه دینی را بر سایر مؤلفه‌ها مقدم می‌دانم آن است که به نظرم حضور یا عدم حضور خداوند در زندگی یک فرد، شرایط زندگی او را بسیار تغییر می‌دهد

یکی از دلایل این که برخی می‌گویند داشتن هویت دینی مسأله‌ای ضروری نیست، ناآشنایی با مسائل دنیای جدید است. امروز بحث دین در عرصه عمومی در حوزه‌های مختلف نظری مطرح است. از سوی دیگر، واقعیت‌ها و تجربه‌های جوامع مختلف هم ما را به تأمل بیشتر در این زمینه دعوت می‌کند

۴. سخن از هویت را می‌توان در دو سطح دنبال کرد: سطح فردی و سطح گروهی. به نظر می‌رسد سخن گفتن از هویت‌های فردی بیشتر مربوط به روانشناسان باشد تا احزاب سیاسی. اما نکته آن است که آنچه در واقع هویت جمعی نامیده می‌شود، همان جمع اشتراکات هویت‌های فردی افراد یک گروه است. پس گرچه هویت فردی و جمعی منطقی‌تر تفکیک می‌شوند، مصداقاً با یکدیگر مرتبطند. در این ارتباط البته دقیقه‌ای نهفته است که آشکار ساختنش چندان سهل و ساده نیست. هر گاه در گروه یا جامعه‌ای آزادی بیان وجود داشته باشد، هویت‌های فردی تمایزانشان را بیشتر نشان می‌دهند.

شدت فردگرایی تابعی است از میزان آزادی بیان در یک گروه. هر چقدر کشوری به آزادی بیان بهای بیشتری دهد، خرده‌گروه‌ها و خرده‌هویت‌ها خود را بیشتر نشان می‌دهند. این گونه است که مثلاً با سرکوب می‌توان تأکید بر هویت‌های قومی را در یک کشور خاموش ساخت اما نمی‌توان منکر وجود این تمایزها شد. در حالت اختناق چنین به نظر می‌رسد که همه یک شکل و یک رنگند، می‌توان علاقه حکومت‌های توتالیتر را به لباس ملی و سرود و رنگ ملی در این امر مشاهده کرد. این گونه است که پرچم شوروی فقط قرمز بود و پرچم چین هم. هر هویتی علاقه به سرکوب دیگر هویت‌ها دارد.

۵. تا این جا هر چه گفته شد، انتزاعی بود و تلاشی برای تصویر نظری بحث؛ اما اکنون موقع تحریر محل نزاع است. مشکل هویت در ایران امروز چیست؟ چرا باید هویت خود را به صورت یک پرسش نمایان کند؟ می‌توان به دو علت اشاره کرد. اول فرآیند مدرن شدن جامعه ایران که خواه ناخواه موجب کنار گذاشتن وجوهی از سنت است. دوم فرآیند جهانی شدن که موجی است طوفانی برای کنار گذاشتن تمایزات ملی و برساختن نظامی جهانی با ارائه تعریفی از انسان‌های جهان‌وند در مقابل شهروند. بحث را جور دیگری دنبال می‌کنم. آقای دکتر سروش اندیشمندی هوشمند است. فارغ از دستاوردهایش در نظریه‌پردازی برای کلام جدید اسلام و فارغ از تلاش پیگیرش در تأسیس برخی شعب دانش در ایران، هوشمندی سیاسی ویژه‌ای هم دارد. وی در میانه‌های دهه شصت سخنرانی‌ای ایراد کرد با عنوان سه فرهنگ. خلاصه سخنان او این بود که هویت امروزه ایرانیان در تلاطم سه فرهنگ ایران پیش از اسلام، اسلام و غرب ساخته می‌شود. امروز این سخن شاید بدیهی باشد، اما در روزگار خود حرف و حدیث‌ها برانگیخت. گروهی تاب آن را نداشتند که بپذیرند فرهنگ غرب هم خواسته یا ناخواسته جزئی از وجودشان است و عده‌ای نیز نمی‌پذیرفتند که اسلام جزئی از اجزای سازنده فرهنگ ایران است.

۶. چیزی هست به نام هویت ملی. ترجمان دیپلماتیک این هویت ملی، منافع ملی است و به زبان اقتصاد، الگوی بومی توسعه کشور است. در دانش حقوق، هویت ملی تعیین‌کننده منابع و فنون قانونگذاری است. آقای دکتر

کدیور یک اشتراک لفظ را به کار بردند، بی آن که بر ایر شراکت در صورت و تفاوت در سیرت توجه بدهند. ملر در ترکیب هویت ملی تشکیل شده است از همان سه جزئی که دکتر سروش به آن‌ها اشاره کرده بودند. ایر هویت ملی چیزی در مقابل هویت دینی نیست. معمولاً در بحث هویت به سوبه‌های مرتبط با ایران پیش از اسلام گفته می‌شود هویت ملی. اما این هویت ملی واقع فقط یکی از سه وجه هویت ملی است و البته مشخص نیست اصرار آقای کدیور برای این که بگویند هویت دینی از هویت ملی - به معنایی که خودشان مرا

می‌کنند - مهم‌تر است، چیست؟ واقعیت این است که هر چند بحث از هویت به قول یکی از روشنفکران ایران - آقای دکتر محمدرضا نیکفر - بحث بوداری است، اما در مقام عمل از آن گریز و گزیری نیست، چون به هر حال جهان امروز هر چند با فرآیند جهانی شدن مواجه است، اما هنوز هم جهان دولت ملت‌هاست. هر دولت/ملتی برای خود هویتی دارد که هویت ملی او است، به همان معنا که ذکر کردیم. درست است که ایرانیان مسلمان هستند، اما با سایر مسلمانان فرق‌هایی هم دارند و همین تفاوت‌هاست که سازنده چیزی به نام ایرانی است.

۷. چرا سخن از هویت باید برای یک جریان سیاسی مهم باشد؟ فرض آن است که هر حزب سیاسی انجمنی است از نخبگان و توده مردم با اندیشه‌ها و برنامه‌هایی برای اداره کشور که به همین دلیل هم کسب قدرت هدف واسطه‌ای آن‌هاست. اگر قدرت برای حزب کمونیست مطلوب بالذات نباشد، در سه زمینه باید به بحث درباره دیدگاه خود پیرامون هویت مردم کشوری که در آن فعالیت می‌کند، بپردازد.

الف) برنامه آموزش عمومی: امروزه در هر کشوری برنامه‌ای برای آموزش کودکان وجود دارد که اجمالاً می‌توان پذیرفت در هر نقطه دنیا این سه هدف را هم‌زمان دنبال می‌کند؛ اول رساندن سواد عمومی به سطحی که کودک یا نوجوان مہیای آموزش‌های عالی باشد. دوم آموزش‌های عمومی به کودکان و نوجوانان برای جامعه‌پذیر کردن آن‌ها و در واقع تبدیل کودکان به شهروندان. سوم آموزش و القای تاریخ و فرهنگ کشور به نحوی که از کودکان تبعه ساخته شود.

ب) برنامه تشکیلاتی: هر جریان و حزب سیاسی علی‌القاعده برنامه‌هایی دارد. این برنامه‌ها با تألق گروهی از مردم سازگارتر است. حزب می‌تواند از میان همین گروه عضوگیری کند. بحث هویت برای حزب از آن رو مهم است که بدانند چه سلائیق و خرده‌هویت‌هایی در کشور وجود دارند و برنامه حزب بیشتر منطق بر خواست کدام گروه‌ها و طبقات است. تکیه اصلی حزب بر چه سنخ مردمی است و ویژگی مشترک اعضای حزب چیست؟

ج) برنامه توسعه کشور: ایران کشوری در حال توسعه است. این توسعه هم در داخل و در قالب برنامه‌های

توسعه دنبال می‌شود و هم در خارج و در چارچوب گسترش ارتباط با دیگر کشورها. با برنامه توسعه داخلی کشور چندان کاری نداریم، هر چند باید تذکر داد که مسأله هویت آن‌جا که بحث بر سر تخصیص اعتبارات بودجه عمومی به اقوام گوناگون است، باید به دقت دنبال شود. اما در سیاست خارجی باید دید که کشور خود ما چه ویژگی‌هایی دارد و این ویژگی‌ها چه اشتراکاتی با دیگر دولت‌ها و ملت‌ها دارند و به همین سبک راهبرد توسعه سیاست خارجی را تعریف کرد.

ما نیز باید توجه داشته باشیم که ایرانی بودن را چگونه می‌بینیم و آن سه مؤلفه سازنده هویت ملی مان هر کدام چه سهمی دارند و بر این مبنا سیاست خارجی مان را تدبیر کنیم و مثلاً مشخص سازیم داشتن اتحادیه منطقه‌ای یا کشورهای فارسی زبان برایمان مهم‌تر است یا شرکت درهمانی‌های سالانه سازمان کنفرانس اسلامی.

بهاره آروین (جامعه‌شناسی و علوم سیاسی):

جناب آقای کدیور مؤلفه دین را یکی از مؤلفه‌های هویت برشمردند. اگر تعریف دین را در گسترده‌ترین حالت خود به معنای اعتقاد به امر مقدس در نظر بگیریم، پرسش معقولی خواهد بود اگر سؤال شود چرا اعتقاد یک فرد به امر مقدس جزئی از هویت او به شمار می‌رود؟ به عبارت دیگر چرا یک فرد باید در پاسخ به سؤال "من کیستم؟" اعتقاد خود به امر مقدس را مورد اشاره قرار دهد؟ با توضیحات بعدی آقای کدیور مشخص شد که ایشان اعتقادی به تعریف دین بر مبنای اعتقاد به امر مقدس ندارند و فرد دیندار را فرد مسلمان متعهد به خدا، پیامبر اسلام (ص) و قرآن به عنوان کتاب مقدس، تعریف می‌کنند. با این حال باز هم این پرسش مطرح می‌شود که چرا اعتقاد به این امور باید جزء مؤلفه‌های هویتی فرد قلمداد شود؟ غالب نظر سنجی‌ها نشان دهنده آن است که بیش از نود درصد مردم ایران با تعریف آقای کدیور از فرد دیندار، دیندار به شمار می‌روند. سؤال این جاست که چرا این نود درصد باید در پاسخ خود به پرسش "من کیستم؟" به اعتقاد خود به امور سه‌گانه فوق اشاره کنند؟

دو نکته دیگری که بیشتر ناظر به روند بحث و پرسش‌های طرح شده از سوی حاضران بود، شامل این نکات بود که اولاً اولویت منطقی پرسش‌ها رعایت شود، به این معنا که ابتدا پرسش‌هایی که بنیان بحث را به چالش می‌کشند، مطرح شوند و پس از آن پرسش‌هایی که به مسائل جزئی‌تر نظر داشتند. نکته دوم نیز ناظر به این مسأله بود که سؤالات بر محور سخنانی که آقای کدیور صراحتاً در جلسه ابراز داشتند و نه بر اساس حدسیات مخاطبان یا سخنان قبلی ایشان، طرح شوند. برای روشن‌تر شدن بحث به نکته‌ای اشاره می‌کنم. آقای دکتر کدیور گفتند انسان باید هویت داشته باشد تا چیزی به نام کنش و مبارزه شکل بگیرد و بعد اضافه کردند این هویت از طریق یک ایندولوژی به مبارزه می‌رود

که خود ایشان به تجربه ترکیه اشاره کردند. اما مسأله این است که امروز دوره ایندولوژی‌سازی به سر رسیده است؛ جنبش‌های هویتی به این معنا که بخواهند برای خود هویت تعریف کنند و از این طریق مبارزه نمایند، مطرح نیستند؛ دیگر این که اعتقادات دینی باید جزئی از پاسخ "من کیستم اجتماعی" باشد، بدیهی تلقی نمی‌شود. بحث اول این بود که ابتدا دغدغه شخصی مان را با من کیستم حل کنیم سپس به مسائل دیگر بپردازیم. این دغدغه شخصی بر "من کیستم" مقدم است. به نظر من می‌توان این مسأله را که ابتدا باید به هویت فردی پرداخته شود، ابتدا نقد کرد، چرا که هویت اجتماعی ما بر هویت فردی مان مقدم است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم یک تجربه زیسته داریم، اعتقادات و باورهایمان هم تحت آن تجربه زیسته شکل گرفته‌اند. فرد به معنای انسانی، انسان به ما هو انسان از کجا می‌آید؟ یکی از چالش‌هایی که بر سر مسأله هویت هست، آن است که ابتدا باید روشن کرد درباره هویت چه کسانی صحبت می‌کنیم، منظور از "کسان" هویت فردی منظر آقای کدیور که در برابر هویت جمعی قرار دارد، نیست. به نظر من قشرهای مختلف اجتماعی، هویت‌های متفاوتی دارند. هویت در بحث جنسیتی افراد هم حتی متفاوت است؛ همه این موارد نشان می‌دهند هویت اجتماعی ما بر هویت فردی ما مقدم است. وقتی می‌گوییم از هویت چه کسانی بحث کنیم، باید ببینیم که هیچ‌گاه فرد آزاد از اجتماع وجود ندارد. باید دلیل مان را مشخص کنیم که چرا فرضی فلسفی داریم که می‌توان درباره فرد خارج از اجتماع بحث کرد و چرا این فرض درستی است؟ به نظر من یکی از سوالاتی که می‌توان از آقای دکتر کدیور پرسید آن است که چرا فرض فلسفی فرد خارج از اجتماع را مطرح می‌کنید؟

صالح صحابه (اقتصاد): چگونه هویتی مفید است؟ من در پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، چند ملاحظه دارم: باید یادآوری کنم که اظهار نظرم در باب "هویت" و حواشی آن، چیزی نیست جز در میان گذاشتن مجموعه‌ای از گزاره‌ها، بیرون از یک کادر روشی منسجم و با اصل و نسب. به واسطه حوزه مطالعاتی‌ام، در این مورد چیز زیادی نمی‌دانم و البته به واسطه حواشی همان حوزه مطالعاتی تأملات پراکنده‌ای در این باره داشته‌ام. به این نکته اشاره کردم تا اگر روزی بنا بر ضبط و ثبت این گفت‌وگوها شد، مخاطبان احتمالی بدانند به قاعده فروتنی به اظهار نظرهای عام در علوم انسانی پایبند بوده‌ام. اگر نبود امثال امر و البته تمنای همراهی با آن حلقه، به هیچ وجه جرات بیان این مجموعه تأملات نمی‌پندم. در باب "هویت" را نداشته‌ام و این حوزه را با محافظه‌کاری، به جامعه‌خوان‌ها می‌سپردم.

۱. در پاسخ به پرسش نخستین، توجه دوستان را به درهم‌تنیدگی‌های خاص مفاهیم "فرد" و "جمع" جلب می‌کنم. واقعیت آن است که "فرد" در اندیشه انسانی مفهومی متأخر است. البته این را به واسطه تازگی

"فردگرایی" عرض می‌کنم، اگر نه هر کسی می‌تواند شواهدی قوی عرضه کند که فردیت و روندهای زاد و ولد، تحکیم و رشد و نمو فردگرایی وجود دارد. این همبودگی موجب می‌شود حکم به متأخر بودن مفهوم فردیت دهیم. البته این حکم بر فرض ضمنی، موافقت بر نظریات تاریخی و تأخر فردگرایی استوار است (که همه جای مناقشات بسیار دارند). نباید از نظر دور بداریم که تأثیر و تأثرات دو سویه فرد و محیط پیرامونی آن، بر تأملات ما در مسأله هویت سایه افکنده و به سادگی قادر به تفکیک این دو نیستیم؛ مگر آن که خود بر فرض‌های معینی، چنان محدود کنیم که در ابعاد فردی باقی بمانیم و این بسیار دشوارتر از آن است که در ابتدا به نظر می‌رسد. برای درک پیچیدگی‌های چنین تحدیدی، پیشنهاد می‌کنم به نظریه انتخاب در حوزه اقتصاد خرد، نیم‌نگاهی بیندازید. در ضمن در نظر داشته باشید که تأثیر و تأثرات دو سویه‌ای که در تأملات هویتی وجود دارد، بسیار پیچیده‌تر از درهم‌کنش‌های دو سویه آن نظریات است. نمی‌خواهم با صراحت حکم بدهم که در مطالعه هویت، تفکیک "فرد" از محیط پیرامون غیر ممکن است، بلکه معتقدم "فرد" و "جمع" را تنها با فرض‌های مشخص و قواعد روشی منظم می‌توان از یکدیگر جدا کرد. فراموش نکنیم که اگر به عرصه چنان انتزاعی وارد شویم، باید همواره فرض‌های پیشینی مدل را در نظر داشته باشیم و کرائه وجودی "فرد" را به طور بیابایی بر آن فرض‌ها تطبیق دهیم. تا این جا، نه تنها هیچ پاسخی به پرسش نخستین ندادیم، بلکه تقریباً مفید فایده بودن آن و البته امکان‌پذیری پاسخگویی به آن را زیر سؤال برده‌ام. اما نکته‌ای را در حاشیه مطرح می‌کنم که به گمان من می‌تواند روشی برای پاسخ گفتن به آن پرسش باشد. اگر ما در پژوهش اجتماعی مشخص کنیم که درباره فلان نمونه آثاری سخن می‌گوییم، پیچیدگی‌های بحث بالا را اندکی تقلیل داده‌ایم. برای نمونه مشخص کنیم که مقصود ما از پژوهش، واکاوی هویت فلان گروه مشخص اجتماعی است. این گونه تقریب به پرسش بالا، با آن چیزی که من از پرسش درک کردم، تفاوت دارد. البته به این ترتیب، بعید به نظر می‌رسد که نیازی به پاسخگویی باشد؛ پرسشگر، خود باید برای جمع مشخص کند که مقصود از پرسش، واکاوی هویت چه کسی یا چه گروهی است.

۲. این که هویت چیست و در ادبیات موضوع، چگونه تعریف می‌شود، به دیگران واگذاشته خواهد شد. این که آیا تعریف دقیق این موضوع امکان‌پذیر و مفید فایده است نیز بحثی است مجزا. اما آنچه از عهده من برمی‌آید، حاشیه زدن است بر پیامدهای دست‌یابی، ابراز و پایبندی به یک هویت مشخص. این حاشیه تنها می‌تواند به شناخت چستی آن کمک کند. به زعم من، دست‌یابی، ابراز و پایبندی به یک هویت مشخص، حداقل دو پیامد خواهد داشت: نخست: تفکیک هنگامی که من در برابر دیگران، خود را به عنوان فردی با هویت مشخص در

می‌یابم، آن را در برابر آن‌ها ابراز می‌کنم و به چندانچون رفتاری آن هویت متعهد می‌مانم، خود را از دیگران جدا می‌کنم و اگر در برابر ایشان نباشم، حداقل همچون گذشته با آن‌ها همگام نیستم. می‌دانیم که دستیابی و پایبندی به هویت، مستلزم وجود دیگران است؛ قضیه آشنای امکان‌پذیری شناخت سرما به شناخت گرما! دوم: تجمع. هنگامی که من در برابر دیگران، خود را به عنوان فردی با هویت مشخص در می‌یابم، آن را در برابر آن‌ها ابراز می‌کنم و به چندانچون رفتاری آن هویت متعهد می‌مانم، در اصل سبک زندگی ام ویژگی خاصی پیدا کرده که می‌تواند با دیگران نیز اشتراکاتی داشته باشد. این پیامد خود بنیاد مشارکت در امور انسانی است؛ اگر چنین اشتراکاتی وجود نداشته باشد، مسأله هویت، کارکرد اجتماعی خود را از دست می‌دهد و از درجه اهمیت ساقط می‌شود. برای روشن‌تر شدن این دوگانه، به مثال تقابلی اتحادیه کارگری با اتحادیه کارفرمایی اشاره می‌کنم. کارگر بودن برای یک کارگر، بالقوه متضمن دستیابی، ابراز و پایبندی به یک هویت خاص است. به زعم من این هویت از کارفرما نبودن، به دست آمده، در غیر این صورت مفاهیم آن امکان‌پذیر نبود. این همان پیامد نخستین تفکیک است. اما هم منفعت بودن همه کسانی که کارفرما نیستند و بالطبع کارگر هستند، خود بهانه‌ای است برای تجمع.

در این میان نباید از امکان‌پذیری اشتراک منافع غافل شویم، من، عاملی مهم‌تر از این اشتراک در شکل‌گیری مشارکت‌های اجتماعی نمی‌شناسم. هویت نیز همواره با این مشارکت قرینه بوده است. بد نیست اشاره کنم که به همان میزان که چستی عمل فردی در ادبیات اقتصادی موضوع فربه و پیچیده‌ای است، چستی عمل جمعی نیز فربه و پیچیده است. اگر نیم‌نگاهی به متون نظریه بازی‌ها اتلاخته باشید، در می‌یابید که بررسی‌های انتخاب در اقتصاد، دیگر تنها محدود به فرد نیست و با پیشرفت زمانی دانش اقتصاد، انتخاب‌های جمعی نیز اهمیت یافته‌اند. در این میان نه تنها سخن از منافع مشترک (که در ادبیات بررسی‌های اقتصاد بین‌الملل از آن با عنوان سرریزها یاد می‌شود) اهمیت دارد، بلکه در جه همگنی مشارکت‌جویان نیز از چشم نظریه‌پرداز پنهان نمی‌ماند. محافظه‌کارانه عرض می‌کنم که مفهوم هویت می‌تواند پای خود را در این قسمت از تئوری همبستگی‌ها سفت کند. شاید بتوان درحد یک فرضیه تحقیق این نکته را یادآوری نمود که برای نمونه می‌توان از طریق مفهوم هویت، درجه همگنی یک اتحادیه کارگری را ارزیابی کرد. البته هیچ شاهد تئوریکی برای این گونه پژوهش سراغ ندارم.

۳. اگر پرسش از این که چرا باید هویت داشته پرسش از چرایی مفید فایده بودن هویت است، من پاسخ فوق را تکرار می‌کنم، و از آن جایی که هویت می‌تواند یکی از عناصر سازنده فعالیت جمعی باشد، می‌تواند مفید فایده نیز باشد. اما اگر این پرسش، معطوف به چرایی وجود

هویت است، پاسخ من معطوف به وجود دیگران خواهد بود. تا هنگامی که دیگری وجود دارد، هویت هم وجود دارد و البته اگر دیگری وجود نداشته باشد، معلوم نیست که هویت وجود خواهد داشت یا نه؟ این یکی از نقدهایی است که به موضوع بررسی‌های هویت در علوم اجتماعی وارد می‌دانم.

عباس کوشا(فلسفه سیاسی): هویت، به منزله یک آغاز

برخی مفاهیم علوم انسانی نسبت به برخی دیگر، مناقشه برانگیزترند. به نظر می‌رسد "هویت"، حداقل در ایران امروز این گونه باشد. بسیاری گمان می‌کنند اساساً نه تنها از زاویه مسأله "هویت" نمی‌توان در شرایط فعلی مفری برای بن‌بست‌های نظری و عملی اصلاح‌طلبان یافت، بلکه این مسأله به پیچیده‌تر شدن و آشفتگی در حوزه نظر و عرصه عمل منجر می‌شود. برای چنین دیدگاهی دلایلی هم دارند که فرصت بیان آن‌ها نیست، اما به هر حال با آن‌ها هم‌داستان نیستم. اگر بخواهیم مسأله را کمی ساده بیان کنیم، این گونه می‌توان گفت: تصویری از اصلاح‌طلبان در ذهن جامعه وجود دارد؛ علاوه بر این، اصلاح‌طلبان از خود نیز تصویری در ذهن دارند. این تصویر و اجزای آن چیست؟ آن را چه می‌توانیم بنامیم؟ دقت کنید که منظور از تصویر، چینی از اطلاعات است که ایده‌ها، کنش‌ها و ساختارهایی که موجودیت اصلاح‌طلبان را به عنوان یک واقعیت خارجی شکل داده،

هادی خانیکی: موز میان هویتهای طبیعی که بر مؤلفه‌هایی اساسی استوار است، با هویتهای مصنوعی که بر مرزبندی‌هایی سیاسی شکل می‌گیرند، در کجاست؟ کدام وجه هویت، پویا و کدام وجه آن ایستاست؟ آیا هویت فقط به گذشته می‌نگرد یا نسبت به متغیر آینده و حال هم تعریف می‌شود؟ آیا "هویت داری و غیریت سازی" در عالم واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؟

اگر هویت، مسأله اساسی و مهمی است، اهمیت آن هنگامی برجسته می‌شود که با بحران آن مواجه شویم. بحران هویت است که برای ما پرسش به وجود آورده است

ترسیم می‌کند. شاید بتوان این تصویر را - با تسامح- یک تعریف حداقلی از هویت دانست (بر تعریف حداقلی تأکید می‌کنم)؛ به عبارت دیگر مجموعه‌ای از اجزایی چون ایده، کنش و ساختار که بخشی از جامعه، با آن شناخته می‌شود و نیز خود را با آن می‌شناساند، می‌تواند به عنوان هویت آن‌ها تلقی می‌شود. توجه داشته باشیم که ایده‌ها، کنش‌ها و ساختارها به صورت مجزا و در یک برش زمانی خاص، مد نظر نیستند، بلکه روابط متقابل آن‌ها در طول سپهر زمان (که آن‌ها را تاریخی می‌کند) مورد بحث است که انعکاس آن در ذهن ما یک تصویر را شکل می‌دهد. با این توضیح، می‌توان سؤالاتی را که طرح شدند، دوباره به این صورت مطرح کرد:

آیا اساساً این تصویر وجود دارد؟ آیا وجود آن ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؟ تصویری که از ما وجود دارد، چگونه است؛ آیا این تصویر دارای انسجام درونی و منطقی است؛ به عبارت دیگر چنین اطلاعاتی که این تصویر را شکل داده است از یک نظم منطقی نسبی برخوردار است؟ اگر پاسخ منفی است، عدم انسجام و آشفتگی آن دارای چه ابعادی است؟ آیا اساساً به این به هم ریختگی آگاهی داریم یا نه؟ پاسخ به این سؤالات، پرسش‌های جدیدتری را نیز پیش روی ما می‌گذارد که در یک مجال دیگر باید بیشتر به آن بپردازیم. در هر صورت به نظر می‌رسد "هویت" یک "آغاز" مطلوب برای بررسی همه‌جانبه وضعیت ما خواهد بود.

محمدرضا جلالی پور (جامعه‌شناسی): پرسش از امکان، حقانیت و مطلوبیت بحث هویت

من تصور می‌کنم ضرورت بحث هویت در حوزه‌های خاص بیشتر احساس می‌شود، مثلاً باید بتوانیم رویکرد هویتی نشریه آیین را تعریف کنیم. به گمان من، آیین ضمن این که می‌تواند محملی برای طرح اندیشه‌های گوناگون، به شرط داشتن حداقل‌های علمی باشد، با توجه به ترکیب گرداندگان آن و نیازهای جامعه فکری و مطبوعاتی می‌تواند در رویکردهای خود پنج حوزه را لحاظ کند و در جهت غنای آن‌ها گام بردارد:

۱. دفاع از استراتژی اصلاحات، نقد کارنامه اصلاحات و آسیب شناسی آن
۲. ترویج قرائت‌های غیربنیادگرایانه از اسلام با تأکید بر اسلام روشنفکرانه و نواندیشانه
۳. دفاع از سنتز میان دین و مدرنیته و مدرنیزاسیون
۴. نقد سیاست‌های دولتی در حوزه‌های فرهنگی، دینی و سیاسی
۵. دفاع از منافع ملی

در این حوزه‌هاست که مرزهای هویت عملاً مشخص می‌شود؛ اما سؤال اصلی در زمینه هویت دینی آن است که دینداران، یعنی افرادی که دین بخشی از هویت آن‌هاست، تا کجا می‌توانند با تکیه بر هویت دینی خود پیشروی کنند. این کجایی که می‌گوییم، از عرصه خصوصی آغاز می‌شود و تا جامعه‌مدنی، جامعه سیاسی

و دولت پیش می‌رود. به این پرسش از نظرای گوناگون، پاسخ‌های متفاوتی داده شده است؛ پاسخ اصلاح‌طلبان مسلمان و نواندیشان دینی آن است که دین می‌تواند در عرصه خصوصی و جامعه‌مندی حضور داشته باشد، ولی در باب این که در عرصه سیاسی و دولت چه نقشی ایفا می‌کند، میان نواندیشان دینی و روشنفکران دینی اجماعی وجود ندارد. در این جا باید تفکیک مهمی میان "امکان"، "حقانیت" و "مطلوبیت" حضور افراد با اتکا به هویت دینی در عرصه‌های چهارگانه‌ای که گفته‌ام صورت بگیرد. حق حضور دیندارانه در هر یک از این عرصه‌ها مطلوبیت آن، دو مقوله جدا هستند.

دکتر هادی خانیکی:

هویت طبیعی و تشخیص‌های مصنوعی

برای پرداختن به مقوله هویت لاجرم بعضی بحث‌های پیشینی هم لازم است. چه تقدم و تأخر مؤلفه‌های مطرح شده در باب هویت را بپذیریم و چه نپذیریم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا امروز وارد این بحث شده‌ایم. البته آقای دکتر کدیور تا حدودی به این بحث پرداخته اما من یک نکته دیگر را به آن اضافه می‌کنم. واقعیت آن است که رویکردهای عمومی و خاص نسبت به امری واحد الزاماً یکسان نیست. در این تفاوت، نسبت میان حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی و حوزه سیاست، بسیار تأثیرگذار است. مثلاً امروز فضای روشنفکران ایران اولاً با فضاهای روشنفکری سایر جوامع اسلامی و حتی جوامع غربی از نظر حساسیت‌های سیاسی تفاوت‌های آشکاری دارد؛ ثانیاً در درون خود این جامعه نخبگی هم تکرر و تنوع فراوانی وجود دارد. نقد سیاست‌های آمریکا در بخشی از فضای روشنفکری ایرانی بسیار کم رنگ است، در حالی که در فضاهای جهانی مقوله‌ای مطرح است، یا مسأله فلسطین که از جمله دغدغه‌های جدی روشنفکران جهان است، ولی طرح آن در ایران گاه با بی‌تفاوتی و یا اقبال اندک روبرو می‌شود. وجود چنین زمینه‌هایی از یک سو خود معلول عوامل بزرگ‌تری مثل نسبت میان قدرت و سیاست با اندیشه و فرهنگ است، اما از سویی دیگر در خود گزینش موضوعات و اولویت‌بندی‌های فکری و سیاسی به عنوان علت ظاهر می‌شود. یعنی غلبه چنین فضاها و گفتمان‌هایی، از امکان بروز و ظهور طبیعی باورها می‌کاهد. در چنین موقعیت‌هایی است که الزاماً ابراز نگرش‌ها با اعتقاد به آن‌ها یکی نیست، مرزهای تشخیص سیاسی مرتباً نحوه ابراز مرزهای هویت را تغییر می‌دهند. بحث هویت نیز در چنین گزنگاهی قرار دارد؛ مرز میان هویت‌های طبیعی که بر مؤلفه‌هایی اساسی استوار است، با هویت‌های مصنوعی که بر مرزبندی‌هایی سیاسی شکل می‌گیرند، در کجاست؟ کدام وجه هویت، پویا و کدام وجه آن ایستاست؟ آیا هویت فقط به گذشته می‌نگرد یا نسبت به متغیر آینده و حال هم تعریف می‌شود؟ آیا "هویت داری و غیرت سازی" در عالم واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؟ این‌ها و مسائلی از این دست، وقتی پاسخ‌های

درست خود را پیدا می‌کنند که تنها در مباحث ذاتی باقی نمانیم و به وجه اجتماعی قضایا بیشتر توجه کنیم و تجربه‌های خود و دیگران را مورد تأمل و بازبینی و نقد قرار دهیم.

وقتی به گذشته جریان روشنفکری دینی در ایران نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم از آن به آسانی عبور کنیم. در گذشته جریان نواندیشی دینی هم در حوزه تفکر و هم در حوزه سیاست، مرزهای مشخص و روشنی هم با دیدگاه‌های سنتی و هم با دیدگاه‌های غیر دینی داشته است، در واقع خود را بی‌شناسنامه تعریف نمی‌کرده است، مثلاً در عین حال که در دهه پنجاه و جوه تمایز خود را با مارکسیست‌ها مشخص می‌کرد، اما از حقوق آن‌ها هم در مبارزه دفاع می‌نمود. امروز هم می‌توان در عین تشخیص مسلمان بودن و ایرانی بودن هویتی این زمانی تعریف کرد. این امر حتی در حوزه‌های دشوار سیاسی هم ناممکن نیست، به شرط آن که پویایی و فهم جدید از مسائل زمانه میسر باشد. به خاطر دارم که چند سال پیش در کنفرانسی که در باب گفت‌وگوی تمدن‌ها در دمشق برگزار شد، خالد مشعل به عنوان یک انقلابی مسلمان در دفاع از گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها سخنرانی‌ای داشت که بسیار هم مورد توجه شرکت‌کنندگان آن نشست بین‌المللی قرار گرفت. مهم این بود که یک فرد انقلابی از مسائل متغیر، در جهان واقعی سخن می‌گفت و از شرایط متفاوتی که امکان گفت‌وگو را در زمینه‌هایی از آن‌ها سلب کرده است. وقتی از هویت سخن می‌گوییم، منظور این نیست که مسائل پیش رو را همان مسائل دیروز بدانیم و یا راه‌حل‌های امروز را عیناً همان راه‌حل‌های دیروز یا بازسازی فانتزی آن‌ها به شمار آوریم. باید مسأله را درست تبیین کنیم و از تجربه دیروز و امروز خود و جوامع دیگر به درستی بهره بگیریم. تبیین هویت در چنین رویکردی، اقلامی کششگرانه است، نه واکنشی انفعالی. به روشنی می‌بینیم که برخورد‌های انفعالی و واکنشی در حوزه سیاست، موجب غفلت از برخی مؤلفه‌های هویتی ما در حوزه دین، ملیت و جهان امروز می‌شود؛ فرقی نمی‌کند، انحلال در هر دیگری چه از موضع چپ باشد و چه از موضع راست، سبب غفلت از خود است. همین غفلت‌هاست که بازشناسی مسأله هویت را ضروری‌تر می‌سازد. فراز و فرودهای سیاسی جوامع بخصوص اگر تند و پرحاشیه باشند، ضرورت پرداختن به ابعاد اجتماعی و فردی هویت را با همه سختی‌هایش بیشتر می‌کنند. در همین جهت، توجه به تجربه جوامع مشابه و متناظر هم بسیار ضروری است. جوامعی که در تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مشابه ما قرار داشته‌اند، از این نظر، کارگاه‌های بزرگی برای تجربه ما هستند. من از تجربه الجزایر به دلیل مشابهت‌های زیادی که با جامعه ما دارد، زیاد یاد می‌کنم؛ حتی متغیرهای اجتماعی مثل تحرک زنان و جوانان و بحران‌های اقتصادی این دو جامعه بسیار به هم شبیه است. فراز و فرودهای فرهنگ سیاسی پس از پیروزی انقلاب الجزایر،

طرح لائسیته از سویی و پس از آن رشد نوعی بنیادگرایی بخشی از سوی دیگر، در الجزایر تأمل برانگیز است؛ مسأله این است که پرسش از هویت در جامعه الجزایر در لایه‌های زیرین آن جامعه با آنچه در سطح گذشته است، تفاوت دارد. بنابراین مطالعه جوامع مشابه ما و میزان پایداری یا ناپایداری صورت‌های هویتی در جامعه بسیار مهم است.

سعید شریعتی (اقتصاد):

محرک‌های هویت چیست؟

مهم این است که در مبحث هویت تبعات آن را هم لحاظ کنیم. در بحث هویت خواه ناخواه فصل ممیزی برای خود، نسبت به دیگران به وجود می‌آید. در واقع می‌خواهیم خود و غیر خودی را تعریف کنیم. از آن جا که این بحث در این چند ساله در یک فضای حکومت زده مطرح شده، بسیار دشوار شده و گاه حتی به ضد خودش هم تبدیل شده است. من از این جهت معتقدم بحث هویت، بحث فایده تعریف خودی و غیر خودی است. این که هر کس مؤلفه‌های هویت را چگونه تعریف کند، بحث دیگری است. یک سؤال مقدماتی هم وجود دارد که آیا ما در اتخاذ هویت صاحب اختیاریم؟ به نظر من هویت چه کسی را تعریف کردن مصادره به مطلوب است چون ما آنچه هستیم، هستیم.

در مورد هویت ایستا و هویت پویا، باید دید محرک پویایی هویت چیست؟ اگر ما شاخصه‌هایی را تعریف می‌کنیم، ملاک این پویایی چیست؟ گاه پویایی و ایستایی مفرهایی هستند برای این که فرد در هر زمان از ایده اولیه خود دفاع کند و بعد هم آن را پویایی بنامد. آیا محرک هویت مدرنیسم است، سکولاریسم است و یا چیزهای دیگر؟ در مورد مؤلفه‌های هویت که آقای دکتر کدیور بر شمرده، یعنی مسلمان، ایرانی و دموکرات بودن، مسأله این است که این‌ها نباید با هم تعارض ذاتی داشته باشند. گوهر آن‌ها باید گوهر مشترکی باشد، در غیر این صورت دچار تزلزل خواهیم شد. به عنوان مثال، مسلمانی جنبه‌های مختلفی دارد، ایمانیات، اخلاقیات و شریعت. به نظر من در بحث هویت، آنچه که می‌تواند مورد سنجش قرار گیرد و فصل ممیز شود، نه ایمانیات است نه اخلاقیات، بلکه شریعت است. با این چنین ملاک‌هایی می‌توانیم بگوییم که آیا کسی هویت اسلامی را رعایت می‌کند یا خیر؟ خصوصاً که در بحث اسلام قائل به قرأت‌های مختلف باشیم. گوهر بحث ایرانی بودن، مرز است. باید ببینیم این هویت مبتنی بر مرز، چقدر اصالت دارد. علی‌القاعده ناگزیریم ایرانی بودن را بر مبنای مرز تعریف کنیم، پس مجبوریم ببینیم این مرز چقدر اصالت دارد و آیا نمی‌توان این مرز را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از امروز در نظر گرفت؟ اگر بخشی از حوزه ایرانی، خود را ایرانی ندانست، تکلیف ما چیست؟ در مورد دموکرات بودن هم باید گفت از چه جنبه‌ای؟ از جنبه‌های مفهومی یا روشی؟ دموکراسی به عنوان یک روش حکومت داری یا دموکراسی به مثابه یک ارزش یا بارهای ارزشی؟ طبیعتاً

جنبه‌های ارزشی دموکراسی باید مد نظر آقای کدیور باشند، به همین دلیل به نظرم این مؤلفه‌ها با هم تعارض پیدا خواهند کرد. من فکر می‌کنم باید به هم‌نشینی این مفاهیم بیشتر فکر کرد. نکته بعدی این است که ما تلاش نظری نکرده‌ایم که بتوانیم چپشویی بین خود و واقعیت جهان جدید، سنت‌مان و تاریخ‌مان برقرار کنیم. برای ارتباط برقرار کردن باید شناخت درست داشته باشیم. بحث هویت از این جهت مهم است که برای این اطلاعاتی که ما را بر اساس آن می‌شناسند، چپشویی منظم‌تری، بیابیم. در بحث مسلمان دموکرات بودن هم فکر می‌کنم شبکه معنایی ارتباطی بین این دو به درستی چیده نشده است.

علی تقی پور (تاریخ):

هویت بدون تقدم مؤلفه‌های آن

در بحث هویت فردی یا جمعی، معتقدم فرد در خلاء زندگی نمی‌کند؛ نمی‌شود گفت هویت فردی از هویت جمعی تأثیر نمی‌پذیرد، در واقع آنچه باعث "شدن انسان" می‌شود، به قول دکتر شریعتی تاریخ هر ملتی است که هویت آن ملت را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر ملتی که تاریخ نداشته باشد یا از تاریخ خود آگاهی نداشته باشد، بی‌هویت شناخته می‌شود. می‌بینیم که کشورهای پیشرفته سعی می‌کنند برای خود تاریخی به وجود آورند. اگر نسبت به این مسأله در بحث ضرورت داشتن هویت بی‌تفاوت باشیم، دیگران آن را برای ما ایجاد می‌کنند، یعنی اگر ما برای خودمان هویت قائل نباشیم، هویت برایمان ایجاد می‌شود. حتی در مسأله حمله آمریکا به عراق گفته شد آمریکایی‌ها می‌خواهند برای عراقی‌ها هویت ایجاد کنند و با هویت جدید ملت‌سازی کنند. موضوع دیگر این است که نه باید به تاریخ فرار کنیم و نه می‌توانیم از تاریخ فرار کنیم. به همین دلیل وقتی خود را در تاریخ به عنوان ایرانی می‌شناسیم، از همان دو هزار و پانصد سال پیش هم که حساب کنیم، یک هویت دینی داشته‌ایم یک هویت ملی، نه هویت دینی را بر هویت ملی مقدم می‌دانسته‌اند و نه هویت ملی را مقدم بر هویت دینی. به همین دلیل فکر می‌کنم با توجه به این بحث‌ها اگر این دو را از هم تفکیک کنیم و یکی را بر دیگری تقدم بخشیم، راه درستی را نیپیموده‌ایم. به همین دلیل هویت ملی و دینی ما در کنار هم تاریخ ما را می‌سازند و تاریخ ما هم باعث ما شدن ما شده است. **مهتد صداقت (فیزیک پزشکی): بحث هویت در کدام سو؟**

به نظر من بحث آقای کدیور دارای رویکرد خاصی است، چون می‌خواهد هویت را در جهت کنش و مبارزه تعریف کند. حتی اگر بحث بر سر هویت فردی باشد، هویت را باید به عنوان رضایت فردی مطرح کنیم. جمله‌ای را از حجاریان نقل می‌کنم، ایشان می‌گفت: سنت در طول تاریخ یک مسیر تحول دارد و خواه ناخواه یک فرآیند عوض شدن را طی می‌کند، چون جوامع پرمجموع‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند، من بررسی کردم که ببینم آیا سنت

در مسیر عوض شدن از خود مقاومت نشان داده است یا نه؟ ایدئولوژی‌زیزه شدن سنت در خیلی جاها به خصوص در ملت‌هایی که تحت استعمار بودند بیشتر دیده می‌شود. آن‌ها به دنبال یک مؤلفه فرهنگی می‌گردند که بتوانند آن را برای مبارزه ایدئولوژی‌زیزه کنند. این مقاومتی است که سنت در طول تاریخ نشان داده؛ حالا در شرایط فعلی هم ما در برابر سرریز شدن تمدن غربی قرار گرفته‌ایم، در این چنین شرایطی این سؤال مطرح شده که ما کیستیم؟ اگر دور ایران را دیوار بکشند، ۲۰۰ سال دیگر هم ما همین هستیم که اکنون هستیم، اما تمدنی که زاینده‌گی دارد، قطعاً ۲۰۰ سال دیگر متفاوت خواهد بود. ما یک تمدن ایستا داریم. در شرایط فعلی، تمدن ما زایش ندارد. برای همین در این شرایط، تعریف هویت خود ما برجسته شده است. در ما و در منازعه‌های درونی ما، چند مسأله تأثیرگذار است که باید به آن‌ها بپردازیم بر روی قضاوت‌ها در ورد سنت و هویت تأثیر می‌گذارد. دوم مسأله آگاهی است، نفس آگاهی صنعت است که ساخته‌ای بشری است. سوم این که آیا واقعاً هویت فردی ما با هویت اجتماعی‌مان ممزوج است و یا می‌توانیم این دو را از هم جدا کنیم. به نظر من با این ملاحظه‌ها در شرایط سیاسی فعلی، مطرح کردن بحث هویت ضرورتی ندارد، چون بحثی است که می‌تواند فرقه‌گرایانه باشد و در کار جمعی مشکل ایجاد کند. شما می‌بینید پیش از انقلاب، خیلی از نیروهایی که هم‌هویت نیستند، علیه شاه مبارزه می‌کنند. در شرایط فعلی هم اگر بحث‌مان دموکراسی داخل کشور است، نیازی نیست این بحث‌های هویت را با نیروهای دموکراسی‌خواه دیگری که اولویت‌شان دموکراسی است، اما هویت‌شان متفاوت است، مطرح کنیم؛ گرچه به لحاظ فردی، مسأله خوب است و موجب حصول رضایت فردی می‌شود. اما به نظر من با توجه به این پیش‌فرض‌ها که گفته مسأله فرقی می‌کند؛ وقتی از آگاهی منبع زدایی می‌شود، یعنی آگاهی را چیزی مطابق با امر بیرونی نمی‌دانیم، آن وقت بحث هویت متزلزل می‌شود. بحث‌هایی که بر سر رئالیسم و جایگاه فردی درمی‌گیرد و این که هویت فردی با هویت اجتماعی ممزوج است هم بحث دیگری است. این که فرد هر چه بیشتر روی خودش کار کند، تنهاتر می‌شود، یک واقعیت است. این طور نیست که هویت فردی و اجتماعی کاملاً ممزوج باشد. این که می‌گویند فرد در خلاء زندگی نمی‌کند، به نظر من چنین نیست. خیلی‌ها می‌توانند در بسیاری از مسائل از جامعه ایزوله باشند.

آقای کدیور اشاره کردند که ما اول مسلمان هستیم، بعد ایرانی هستیم و بعد روشنفکر. از نظر من که آن پیش فرض‌ها را دارم، این قضیه برعکس است. به همین دلیل من به عنوان یک انسان، نخست یک آدم روشنفکر متفکر و متألمم، بعد کسی هستم که به یک جغرافیای خاص تعلق دارم و بعد آدمی هستم با عقاید مذهبی خاص. یعنی هویت دینی من بر هویت روشنفکری من سیطره ندارد. آقای ملکیان بحثی داشتند که خیلی جالب

بود. به اعتقاد ایشان در مواجهه علم و دین پنج موضوع وجود دارد. یا موضع دینی اتخاذ می‌کنی و علم را از موضع دین نقد می‌کنی، یا برعکس، موضع علم و عقل اتخاذ می‌کنی و دین را کاملاً نفی می‌کنی، یا موضع دینی می‌گیری و در پرتوی آن، مسائل علمی را بررسی می‌کنی. یا موضع علمی را مبنا قرار می‌دهی و در پرتو آن مسائل را بررسی می‌کنی و یک بینابین که به گفتگوی این دو اعتقاد دارد. مثلاً می‌دانیم که جامعه‌شناسی یک علم است، سپس جستجو می‌کنیم که سیر تحول دین در این تاریخ چگونه بوده است؛ بعد آن را تفسیر می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که عقیده دینی به چنین دلایلی و تحت شرایطی شکل گرفته و پیشرفت کرده است. البته بررسی تحولات به این صورت، تناقض هم ایجاد می‌کند.

امیرحسین خداپرست:

تقدم چرایی هویت بر چیستی آن

آنچه من برداشت کردم، این است که اولاً در بحث‌های ما چرایی مقدم بر چیستی است، برخلاف آقای کدیور که تأکید داشتند باید چیستی مقدم باشد، این بحث البته موافقانی در میان ما دارد و مخالفینی. موافقان به نوعی بر مشخص کردن معیارها و ویژگی‌های مشترک تأکید داشتند و این که بهتر است ما خود آن‌ها را منطقی و سازگار کنیم. مخالفان معتقد بودند بحث هویت غیرت سازی می‌کند و به تفاوت‌هایی که خیلی هم مهم نیستند، دامن می‌زند. در زمان انقلاب هویت ما یکدست نبود، اما همه با هم بودیم، حالا جهانی شدن، پیشرفت و نسبی‌گرایی را هم باید در نظر گرفت.

سمیه توحیدلو (جامعه‌شناسی):

هویت و پیش فرض‌های ناآگاهانه

انتقاد من بر بحث چرایی، این است که ما از لحاظ جامعه‌شناختی بر مبنای آگاهی زندگی نمی‌کنیم، در واقع بر مبنای پیش‌فرض‌های ناآگاهانه زندگی می‌کنیم. اگر بحث چرایی مطرح باشد می‌خواهم از آقای دکتر کدیور بپرسم اصلاً چرا باید به این سؤال پاسخ دهم که من کیستم و بعد زندگی کنم؟ بدون پاسخ دادن به این سؤال چه چیزی از زندگی من کاسته خواهد شد؟ ما عملاً دارای هویت چهل تکه‌ای هستیم و عملاً با همین هویت زندگی می‌کنیم، برایمان هم مهم نیست. آقای کدیور علی‌القاعده برای این که اول باید پاسخ داد که من کیستم و بعد به کارهای مهم‌تر پرداخت، دلایلی دارند.

* بخش پایانی این بحث را آقایان دکتر کدیور و دکتر پایا به انجام رساندند، که به منظور گریز از طولانی شدن گفت‌وگو در این بخش فشرده آن در شماره آینده خواهد آمد.